

تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ، بی زره» با تکیه بر نظریه نورمن فرکلاف

رقیه موسوی* - علی محمد پشت‌دار**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور واحد تهران جنوب - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور واحد تهران جنوب

چکیده

تحلیل گفتمان انتقادی، مجموع گفتارها و کنش‌هایی است که به وسیله بازنمودهای ایدئولوژیک یک فرد یا گروه، با نگرشی انتقادی و تحلیلی به قلمروهای گوناگون اجتماعی، فرهنگی و دینی می‌پردازد. در این مقاله «حکایت درآمدن حمزه در جنگ، بدون زره» از دفتر سوم مثنوی معنوی با تکیه بر نظریه نورمن فرکلاف و در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بررسی می‌شود. مقاله به روش توصیفی - تحلیلی فراهم شده و درصدد است به ساختار صوری و معنایی کلام راوی و مولد گفتمان دست یابد تا از این طریق میزان تسلط او به مخاطب و همچنین نوع تعامل گفتمانی در کنش‌های متقیدانه در قالب پند و موعظه معلوم شود. نتیجه قابل پیش‌بینی این است که مولوی با تکیه بر جمله‌های استوار و متأكد و استعانت از قرآن و آموزه‌های دینی و اخلاقی، در پی تشکیل دایره گفتمانی خاصی است که ژرف‌ساخت آن از عنصر مهم «مرگ اختیاری و بی‌ارزش بودن حیات جسمانی» خبر می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان انتقادی، فرکلاف، مولوی، مرگ اختیاری، مثنوی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۲/۲۸

* Emil: nafisemousavi58@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** Emil: am.poshtdar@gmail.com

مقدمه

تحلیل گفتمان انتقادی روشی است برای تجزیه و تحلیل مناسبات قدرت در اجتماع، با استفاده از متن و اثر نویسنده که با توجه به دیدگاه‌های نویسنده و همچنین روش گفتمان او در یک اثر، درک خاصی از گفتمان را استخراج می‌کند. در عین حال، هر یک از این دیدگاه‌ها، مناسبات اجتماعی و فرهنگی ویژه‌ای دارند که هرکدام به طور خاص بررسی و تحلیل می‌شود. «از نظر تحلیل‌گران، گفتمان انتقادی متن تعاملی ارتباطی بین مولدان و مخاطبان آن در درون بافت‌های اجتماعی و نهادهای مرتبط با آن است»، (فاولر^۱ ۱۹۹۶: ۱۴) لذا برای درک بهتر متون ادبی به عنوان اثری برای تحلیل گفتمان، باید متون ادبی و ادبیات را نیز سوژه‌ای به منزله گفتمان در نظر گرفت. برای انجام چنین تحلیلی باید به ارتباط دوجانبه ادبیات و اجتماع نیز توجه کرد. «لازمه تحلیل گفتمان متن، جامعیت و نگرش وسیعی است که رشته‌های علمی دیگر، مثل جامعه‌شناسی، فلسفه، تاریخ، سیاست و ادبیات را نیز دربرمی‌گیرد.» (همان: ۱۵۴-۱۵۲) رویکرد فرکلاف^۲ بر اساس آنچه در سطرهای بالا گفته شد، بر اساس تحلیل بینامتنیتی و همچنین عناصر زبان‌شناسی در متن است.

کاربردشناسی زبان، اعمال بین فردی و اجتماعی است که گویندگان از طریق گفتن و نوشتن انجام می‌دهند، لذا نه فقط ساختار گفت‌وگو بلکه ساختار تمامی انواع ارتباط زبانی، به منزله تعامل روابط گوناگون بین کاربرد زبان و انواع مختلف زمینه‌های آن، می‌تواند روابطی که بین کاربرد زبان و زمینه‌های اجتماعی و تحول تاریخی وجود دارد، و همچنین نظام‌های دانسته‌های مشترک در جوامع را میسر سازد. (فاولر ۱۳۹۴: ۲۷)

نقطه شروع رویکردهای تحلیل گفتمان همان ادعای فلسفه زبانی ساختارگرا و پساساختارگراست؛ اینکه دسترسی ما به واقعیت همواره از طریق زبان است. ما با کمک زبان، بازنمایی‌هایی از واقعیت خلق می‌کنیم که به هیچ وجه بازتابی از یک واقعیت از پیش موجود، نیست؛ در حقیقت زبان در برساختن واقعیت نقش دارد. این بدان معنا نیست که واقعیتی وجود ندارد. معانی و بازنمایی‌ها، اموری واقعی هستند که صرفاً از طریق گفتمان معنا پیدا می‌کنند. (یورگنسن و فیلیس ۱۳۸۹: ۲۹) بدین ترتیب، زبان صرفاً مجرایی نیست که از طریق آن اطلاعات مربوط به وضعیت

1. Fowler

2. Fairclough

س ۱۶- ش ۵۹- تابستان ۹۹- تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ...» / ۱۳۳

روحي و رفتار يا واقعيت‌هاي مربوط به جهان خارج را با يکديگر در ميان بگذاريم، به عکس، زبان دستگامي است که خلق مي‌کند و در نتيجه، جهان اجتماعي، هويت‌هاي اجتماعي و روابط اجتماعي را مي‌سازد. (يورگسن و فيلیس ۱۳۸۹: ۳۰)

بر اساس مقدمه دفتر سوم مثنوي، موضوع اصلي اين دفتر حکمت و عقل است که طی دوازده گفتمان، مباحث و ابعاد و جوانب گوناگون مسائل مربوط به آن، در چارچوب کلي سفر روح از مقام تبتل (جدايي از جهان مادي) به مقام فنا، تجزيه و تحليل و با زبان نمادين (سمبليک) بيان شده است. حکمت به معنای اتقان در گفتار و کردار، علم به اعيان موجودات، علم به آفات نفس اماره، بينش باطني نيروي بازدارنده افعال و اعمال زشت، علم به حقايق اشياء و علم به درستي اقوال و افعال است. (صفوی ۱۳۸۲: ۱۵۹) مولانا در گفتمان حمزه و مردم، اين جهان را شهر فاني مي‌نامد. در پژوهش حاضر، تحليل گفتمان انتقادي حکايتي از دفتر سوم مثنوي معنوي با عنوان «درآمدن حمزه در جنگ، بي‌زره»، با تکیه بر نظريه نورمن فرکلاف، انجام شده است تا از اين طريق ساختار نشانه‌ها و موضوع گفتمان اثر در سطح زباني، روابط اجتماعي و ديدگاه ديني و فلسفي آن تحليل و بررسي شود.

بيان مسئله

مولوی در حکايات مثنوي، خود را به عنوان راوي، تحليل‌گر و پيامبري معرفي مي‌کند که در هر سه موضع، قدرتي بي‌چون و چرا دارد که با استفاده از تقيد و تأکيد در جمله‌ها، حقانيت کلام خود را اثبات مي‌کند. بنا بر اين، اين حکايات بستر مناسبی برای تحليل گفتمان انتقادي در نظر گرفته مي‌شود، زيرا گفتمان درون حکايات تماماً عناصر مورد نظر یک تحليل‌گر را دارد. ساختار حاکم بر گفتمان‌هاي مثنوي، ساختاري بر اساس رخداد اجتماعي و ديني است، لذا تحليل اين گفتمان نیز بايد بر مبنای رخدادها و نتايج آن صورت گيرد. «گفتمان به وسيله رخدادها شکل مي‌گيرد، اما خود در شکل‌دهي مجدد ساختارها و بازتوليد آن و تغيير آنها سهيم است. اين گفتارها به طور بي‌واسطه داراي ماهيتي گفتماني و ايدئولوژیک هستند.» (فرکلاف ۱۳۷۹: ۹۶)

حکایت «درآمدن حمزه در جنگ، بی‌زره» یکی از حکایاتی است که با تکیه بر یک نظریه مهم عرفانی، یعنی مرگ اختیاری، شکل گرفته است.

بر اساس تناظر انسان و هستی، از هر مرتبه از مراتب عالم، نصیبی در صورت انسانی می‌توان سراغ گرفت. حیات، مرگ و قیامت، از حقایق غیر قابل انکار عالم امکان است که از قیاس احوال عالم با احوال انسان، این سه نشئه در آدمی نیز یافت می‌شود. عرفا برای انسان سه نوع حیات و در مقابل آن، سه نوع مرگ و نیز سه نوع قیامت قائل‌اند. یکی حیات مادی و طبیعی است که بر اساس نفس رحمانی حضرت حق پیوسته بر عالم و تمام کائنات افزوده می‌شود و زندگی تمام موجودات از تجلی این فیض متجلی می‌شود؛ در مقابل این حیات، مرگی است که در هر لحظه و طرفه‌العینی مخلوقات را در احاطه خویش دارد. به تعبیر مولانا، هر لحظه دنیا با این دگرگونی، نو می‌شود و این نو شدن لازمه حیات است. (محمدپور و همکاران ۱۳۹۴: ۲۶۴) مولوی در این حکایت تلاش می‌کند مرگ جسمانی را در برابر مرگ اختیاری و روحانی قرار دهد و برای قابل درک کردن آن، حکایت و گفتمان را وسیله‌ای برای اثبات عقاید خود می‌سازد.

در شعر حکمی و تعلیمی مثنوی، با توجه به مخاطب این نوع شعر، نقش ترغیبی و ارجاعی، نقش شعری زبان را تقلیل می‌دهد، زیرا اگر تعهد نخستین شعر حکمی و تعلیمی، انتقال معنی و معرفت به مخاطب و ترغیب وی به قبول و عمل به آن باشد، نقش شعری که نتیجه تأکید بر زبان و آشنایی‌زدایی از طریق شگردهای شعری برای خواننده و تشخیص نسبت معنی می‌شود، عملاً مزاحم انتقال معنی و نقش ترغیبی تابع آن می‌شود. (پورنامداریان ۱۳۹۲: ۳۱۰)

فرضیه و سؤال پژوهش

نهادها یا فاعلان کنش‌گر در گفتمان حکایت، مهم‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده یک میدان گفتمانی هستند. در حقیقت، نهادها خود را چنان می‌نمایانند که گویی چنین ویژگی‌هایی دارند، اما فقط در چنین مواقعی است که یک صورت‌بندی ایدئولوژیک گفتمانی، آشکارا بر بقیه مسلط می‌شود. (یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹: ۴۸) با توجه به نقش کنش‌گر، می‌توان رابطه اصلی کنش‌گر به عنوان یکی از اعضای گفتمان در حکایت را از نظر فکری و اجتماعی تحلیل کرد. لذا در این پژوهش این فرضیه مطرح می‌شود:

۱- روابط معنایی به لحاظ ایدئولوژیکی و اجتماعی میان گزاره‌های گفتمان

س ۱۶- ش ۵۹- تابستان ۹۹- تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ... / ۱۳۵

این حکایت به طور خاص به پدیده تکامل از طریق مرگ و گذشتن از مرحله‌ای به مرحله دیگر است.

۲- کنش‌گری فعال در گفتمان حکایت «درآمدن حمزه در جنگ، بی‌زره» در اختیار شاعر و همان راوی حکایت است که با بسامد فراوان، استعاره‌هایی در باب مرگ و دگرگونی از حالت مادی به بقا، در نگاهی از بالا به پایین و جایگاه قدرت، مخاطبان حمزه را به سکوت وامی‌دارد.

اهمیت و ضرورت پژوهش

تحلیل متن با جهت‌گیری اجتماعی، سیاسی، مذهبی و فرهنگی، که حول محور زبان شکل می‌گیرد، می‌تواند اشکال زبان‌شناختی گفتمانی دینی و اجتماعی را گسترش دهد. از آنجا که حکایات مثنوی یکی از منابع مهم مبانی ایدئولوژیک مباحث عرفانی و دینی محسوب می‌شود، این پژوهش در پی آن است تا روابط پیچیده میان ساختارها و شیوه‌های گفتمانی را از زبان مولوی، با توجه به ابعاد فکری، مذهبی و اجتماعی، تحلیل نماید.

پیشینه پژوهش

از پژوهش‌های پیشین درباره تحلیل گفتمان انتقادی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ناصری و همکاران (۱۳۹۴)، «تحلیل گفتمان انتقادی داستان مرگ بونصر مشکان بر اساس رویکرد نورمن فرکلاف» که به رابطه قدرت و ایدئولوژی در عصر غزنوی پرداخته و متن را در سه لایه توصیف، تفسیر و تبیین بررسی کرده است. در سطح توصیف، بر روابط معنایی بین واژه‌ها، شخصیت‌ها و استعاره‌ها تأکید شده، در سطح تفسیر، بحران عاطفی و روانی حاکم بر اجتماع آن دوران بررسی شده و سطح تبیین، به تقابل آسایش روحی و پریشانی، تعهد و بی‌تعهدی، وفاداری و بی‌وفایی و... پرداخته است.

زهرای ایران‌منش (۱۳۹۶)، در مقاله «بررسی تطبیقی حکایتی از مثنوی معنوی (داستان جزع نکردن شیخی بر مرگ فرزندان خود) بر اساس رویکرد فرکلاف»، به بررسی این حکایت از مثنوی با ترجمه رساله قشیریه و تذکرةالاولیا بر اساس رویکرد نورمن فرکلاف به تحلیل انتقادی گفتمان پرداخته است. در مثنوی، رساله

قشیریه و تذکره‌الاولیا، احوال عارفانه تحلیل شده است. گفتمان غالب در بستر عرفان، در حکایت مثنوی، «ولی و عارف واصل»، در رساله قشیریه «مقام رضا» و در تذکره‌الاولیا، «تسلیم» است. در این حکایات بیش از هر چیز، دغدغه‌های عارفانه روایت برجسته شده است.

حسینی سروری (۱۳۹۳)، در «تحلیل انتقادی گفتمان قصیده‌ای از سنایی»، یکی از قصاید مشهور سنایی غزنوی را بر اساس روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلایف، در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، بررسی کرده است. نتایج حاصل از این بررسی نشان می‌دهد که سنایی، با ترکیب‌بندی ابعاد گفتمان‌های مسلط روزگار خود، در قالب ژانری از پیش موجود، ساختار و نظم گفتمانی موجود و مسلط روزگار خود را بازتولید کرده است. بنابراین، قصیده سنایی، به منزله رخدادی ارتباطی، فقط بازتابی از کردار اجتماعی روزگار او نیست بلکه با بازتولید نظم گفتمانی، به حفظ وضع موجود کردار و نظم اجتماعی کمک می‌کند. در این مقاله تجربه شاعر از جهان طبیعی و اجتماعی بیش از هر چیز بر مبنای تقابل‌های دوقطبی استوار است. مبنای این تقابلهای ارزش‌های برگرفته از جهان‌نگری سنایی است.

تشابه این مقالات با مقاله پیش رو در رویکرد انتخابی آن است. طبق بررسی‌های انجام‌شده، تاکنون پژوهشی در باب بررسی تحلیل گفتمان انتقادی، بر روی حکایت «به رزم رفتن حمزه، بدون زره» در دفتر سوم مثنوی انجام نشده است.

بحث و بررسی

تحلیل گفتمان انتقادی

اصطلاح «گفتمان» پیش از اینکه در نظریه‌های ادبی جدید رایج شود، در زبان‌شناسی برای اشاره به پاره‌گفتارها یا واحدهای زبانی طولانی‌تر از جمله به کار می‌رفت اما به علت تأثیر نشانه‌شناسی و ساختارگرایی حوزه کاربرد این اصطلاح، اکنون به نظریه ادبی، مطالعات فرهنگی و به طور کلی، علوم انسانی، گسترش یافته است. گفتمان در این کاربرد گسترده توصیف‌کننده یک واحد زبانی نیست، بلکه تعامل‌های میان انسان‌ها و به طور کلی، معرفت انسان و رفتارهای او در جامعه را توصیف می‌کند. (پاینده ۱۳۹۳، ج ۳: ۵۳۰) در حقیقت، گفتمان مجموعه‌ای است از گزاره‌های مفهومی درباره موضوعاتی معین و تعریف‌شده.

س ۱۶ - ش ۵۹ - تابستان ۹۹ - تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ... / ۱۳۷

اصطلاح گفتمان علاوه بر داشتن معانی مختلف در حیطه زبانی و نحوی، بستری مناسب برای تبیین رفتار اجتماعی نیز محسوب می‌شود. «تحلیل گفتمان ابزاری دقیق‌تر است که به ما امکان می‌دهد بینیم چگونه افکار در بافت‌های مختلف متفاوت ظاهر می‌شوند.» (ماتسون ۱۳۹۲: ۲۳)

فرکلاف متون را در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بررسی می‌کند. توصیف مرحله‌ای است که در آن به ویژگی‌های صوری متن، با توجه به جنبه مطالعاتی - یعنی مضامین، روابط و کنش‌گرها - پرداخته می‌شود. متن، تعامل و بافت اجتماعی، سه عنصر گفتمان هستند و سه مرحله تحلیل انتقادی گفتمان، یعنی توصیف متن، تفسیر رابطه بین متن و تعامل، و تبیین رابطه بین تعامل و بافت اجتماعی، از هم متمایزند. در نتیجه، در تحلیل متون، کانون توجه دائماً بین آنچه در متن وجود دارد و نوع گفتمان یا انواع گفتمان‌هایی که متن از آن‌ها استفاده می‌کند، در نوسان است. (فرکلاف ۱۳۷۹: ۱۶۸) توصیف می‌بایست با تحلیل و تبیین تکمیل شود. همچنین باید توجه داشت که وابستگی گفتمان به پیش‌فرض‌ها و ویژگی‌های ایدئولوژیک این پیش‌فرض‌ها که آن‌ها را به مبارزات اجتماعی و روابط قدرت پیوند می‌دهد، هیچ‌کدام انعکاسی آشکار در مشارکین گفتمان ندارند، از این رو می‌توان از تفسیر و تبیین به عنوان دو مرحله متوالی برای آشکارسازی و ابهام‌زدایی بهره گرفت. (همان: ۲۱۴)

در واقع، رویکرد فرکلاف نوعی رویکرد متن‌محور است. رویکرد فرکلاف تحلیل گفتمان ساختارگرای فرانسوی نشانه‌شناسی اجتماعی و تحلیل قرائت و مکتب دویسبورگ، همگی ملهم از نظریه گفتمان فوکو هستند. آن‌ها گفتمان را تا حدی برساننده دانش، سوژه‌ها و روابط اجتماعی می‌دانند؛ در عین حال تلاش می‌کنند در راستای کاربرد زبان به منزله کنش اجتماعی، نمونه‌های عملی از کاربرد زبان را در رابطه با «عمل»^۱ اجتماعی گسترده‌تری که زبان جزئی از آن است، تحلیل کنند. (یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹: ۱۵۷) بنابراین تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف از سه سطح تحلیل پیروی می‌کند:

۱. توصیف (بررسی متن)؛ در این سطح، متن بر اساس ویژگی‌های زبان‌شناختی، واژگانی و نحوی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. تفسیر (بررسی کردار گفتمانی)؛ تفسیر متن بر مبنای آنچه در سطح توصیف بیان شده، با در نظر گرفتن بافت موقعیت و عوامل بینامتنی.
۳. تبیین (بررسی کردار اجتماعی)؛ توضیح چرایی تولید یک متن خاص از میان امکانات مجاز موجود در یک زبان که با عوامل جامعه‌شناختی، تاریخی، گفتمان، ایدئولوژی، قدرت، قراردادهای و دانش فرهنگی و اجتماعی مرتبط است. (فرکلاف ۱۹۸۹: ۱۱۷)

تحلیل حکایت بر اساس سطح توصیف

چنانکه گذشت، مثنوی معنوی از جمله آثار حکمی و تعلیمی محسوب می‌شود. حکایت «بدون زره به رزم رفتن حمزه» با رفتن حمزه به میدان رزم و گفت‌وگوی او با مردم آغاز می‌شود. محور اصلی این حکایت گفت‌وگوی حاکم در داستان است که راوی (مولوی) عقاید و دیدگاه خود درباره «مرگ اختیاری» را به تصویر می‌کشد. در حکایت حمزه، جان‌مایه کلی متن پیام‌آور این است که مرگ آغازی دیگر است. بافت موقعیتی حکایت و نوع گفتمان در سه جهت طرح‌ریزی شده است. محتوا را چپستی ماجرا، فاعلان را افراد درگیر و روابط را مناسبات میان فاعلان تعیین می‌کنند. علاوه بر این، بعد چهارمی نیز هست و آن پیوندهاست که به واسطه نقش زبان در رخداد تعیین می‌شود. این پیوندها بر دو نوع است: پیوندهایی که مشتمل بر شیوه‌هایی است که متن را به بافت موقعیتی خود متصل می‌کند و پیوندهایی که بین اجزاء یک متن برقرار می‌شود. (همان: ۲۲۶) پس ساختار حکایت چنین است: دانای کل = مولوی؛ فاعلان = حمزه، مردم و راوی؛ روابط = حمزه به عنوان پهلوانی نامی در میان مردم؛ پیوندها = زبان راوی، زبان تعلیم‌گر از موضع قدرت در متن، پیوند با امور عرفانی و دینی، ارتباط مرگ با قرآن و تعیین مجرای ارتباط از طریق زبان راوی با حمزه.

کنش‌های گفتاری در این گفتمان نسبت به عکس‌العمل رفتاری قهرمان حکایت، چارچوبی کلی است که دربرگیرنده ساختار کلی متن و جان‌مایه موضوع است. با تحلیل دقیق ویژگی‌های زبانی یک متن از طریق به کارگیری ابزارهایی خاص، می‌توان نشان داد که گفتمان‌ها چگونه به طریق متنی، فعال می‌شوند و به یک تفسیر خاص می‌رسند و آن را تقویت و تحکیم می‌کنند.

س ۱۶- ش ۵۹- تابستان ۹۹- تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ... / ۱۳۹

(یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹: ۱۴۳) فرکلاف ابزارهای متعددی را برای تحلیل متن پیشنهاد کرده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: ویژگی‌های زبانی، استعاره‌ها، طرز بیان و گرامر و ترتیب نحوی. (همان: ۱۴۴)

در این مقاله اساس بررسی متن، تحلیل بر اساس کاربرد نحوی جمله‌ها، بررسی استعاره‌ها و طرز بیان انجام می‌شود.

کاربرد نحوی جمله‌ها در بیان مفاهیم

روایت گفتمان از بیت سوم تا بیت ششم، به صورت استفهامی است. استفهام در لغت یعنی طلب فهم، طلب دانستن، سؤال کردن و پرسیدن؛ «غرض از به کار بردن جمله پرسشی به جای اخباری و امری و عاطفی، تأثیر بیشتر کلام است. در طرح مسائل مبهم و قابل تأمل، بیان موضوع با جمله پرسشی، بلیغ‌تر از جمله‌های خبری است.» (شمیسا ۱۳۷۷: ۱۲۱)

تهلکه خواندی ز پیغام خدا؟	نه تو لا تلقو بایدیکم الی
می دراندازی چنین در معرکه؟	پس چرا تو خویش را در تهلکه
تو نمی رفتی سوی صف بی زره؟	چون جوان بودی و زفت و سخت زه
پرده‌های لابلالی می‌زنی	چون شدی پیرو ضعیف و منحنی
می‌نمایی دار و گیر و امتحان؟	لابالی نار با تیغ و سنان

(مولوی ۱۳۹۳: ۳۴۲۶-۳۴۲۴)

در بیت نهم مولوی از استفهام انکاری بهره می‌جوید تا تأثیر کلام را تقویت کند.

تیغ حرمت می‌ندارد پیر را کی بود تمییز تیغ و تیر را ؟

(همان: ۳۴۲۷)

این ابیات سؤالاتی هستند که از زبان مردم و دیدگاه مسلط بر قوانین جنگ و پیکار، از حمزه پرسیده می‌شود. قصد این سؤالات نشان دادن عدم درک خلق از نیت حمزه برای نپوشیدن زره است. تضاد حاکم بر فضای این استفهامات نشان از تقابل پیری و جوانی و همچنین تقابل قدرت جوانی و ضعف پیری است که از زبان مردم بازگو می‌شود. واژه تیغ سه‌بار در دو بیت تکرار شده است که نشان از قدرت مطلق تیغ در برابر جان آدمی دارد. تیغ در اینجا به مثابه یک کنش‌گر در میدان جنگ، در جایگاهی قرار دارد که فارغ از گفت‌وگو است و زبانش کشتن

بی‌چون و چرا است. مولوی با استفاده از تشخیص و جان‌بخشی، تیغ را عضوی از گروه گفت‌وگو قرار داده و آن را عضوی جدایی‌ناپذیر از جنگ نشان می‌دهد. در واقع، تیغ هم نشانه قدرت است و هم از کنش‌گر سلب قدرت می‌کند؛ بدین ترتیب، گفتمان تیغ، خود را مقید به قدرت می‌کند و آن را در فضای گفتمان اشاعه می‌دهد. «هر قدرتی از طریق بازنمایی‌ها و مفاهیم و گزاره‌های خاص، به بیان دیگر، از طریق گفتمانی خاص، نظام‌های حقیقت‌ساز خاص خود را ایجاد می‌کند.» (پاینده ۱۳۹۳، ج ۳: ۵۲۷)

در ادامه، جواب حمزه در بیت دهم، شروع دیدگاه راوی است که با استفاده از زمام قدرتی که در اختیار دارد، مرگ اختیاری را به مخاطب معرفی می‌کند. راوی با آوردن جمله استفهام انکاری، بر دیدگاه غالب خود در فضای گفتمان تأکید می‌کند. روش تقید و تأکید در استفهام انکاری جزئی جدایی‌ناپذیر از متن محسوب می‌شود. راوی خود را در بیان حقیقت محق می‌داند و به گفتن حقیقت متعهد و مقید می‌کند. سوی مردن کس به رغبت کی رود؟ پیش اژدرها برهنه کی شود؟ (مولوی ۱۳۹۳: ۳۴۳۰)

روش تأکید و تقید و همچنین به کار بردن افعال گذرا در گفتمان حکایت نیز قابل بررسی است. هنگام تحلیل تعدی جمله‌ها^۱ (گذرا) کانون توجه بر نحوه پیوند (یا عدم پیوند) میان رخدادها و فرایندها با سوژه‌ها و ابژه‌هاست. آنچه در اینجا برای تحقیق جالب توجه است پیامدهای ایدئولوژیکی است که شکل‌های مختلف تعدی به همراه دارد. (یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹: ۱۴۴)

حمزه در بیت بعد با استعانت از قدرتی که از سمت پیامبر اکرم (ص) به او رسیده، قدرت بی‌همتای خود را به رخ خلق می‌کشد.

چون ز دستت زخم بر مظلوم رست	آن درختی گشت ازو زقوم رست پُر همی
از برون حس لشکرگاه شاه	بیستم ز نور حـق سـپاه
خیمه در خیمه طناب اندر طناب	شکر آنکه کرد بیدارم ز خواب

(مولوی ۱۳۹۳: ۳۴۳۳-۳۴۳۱)

وجود قدرتی غایب حاضر، پارادوکس جذابی از جلوه‌گری و تبیین قدرت است. کنش‌گری با یاری جستن از پیامبر (ص)، قدرت متعلق به یک دیدگاه

س ۱۶ - ش ۵۹ - تابستان ۹۹ - تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ...» / ۱۴۱

اجتماعی و دینی را اثبات می‌کند. این احساس قدرت در کنش‌گر، با توجه به بستر و زمینه‌ای که در یک محیط اجتماعی حکم‌فرماست، نهادینه شده است.

کاربرد جمله‌های خبری مؤکد

این جمله‌ها نشان حکمرانی بی‌قید و شرط راوی در فضای گفتمان است. مولوی در اکثر ابیات، جمله‌ها خبری را همراه با نوعی گزاره شرطی بیان می‌کند، به طوری که به عنوان دانای کل، کاملاً جایگاهی منطقی برای خود ایجاد می‌کند. فضای اندرزگونه گفتمان منظره‌ای گویا از نگاه منتقدانه و عالمانه مولانا به مخاطبان است.

چون به امر توست اینجا این صفات
چون ز دستت زخم بر مظلوم رست
پس در امر توست آنجا آن جزات آن
درختی گشت ازو زقوم رست

(مولوی ۱۳۹۳: ۳۴۷۱-۳۴۷۰)

چون ز خشم آتش تو در دل‌ها زدی
مایه نار جهنم آمدی

(همان: ۳۴۷۳)

مولوی در جایگاه عالم همه‌چیزدان و در جریان یک‌طرفه پند و اندرز، سلطه خود نسبت به مخاطب را تثبیت می‌کند که نمود آن را در ابیاتی که بار امر و تأکید و همچنین نهی و هشدار دارد، می‌توان مشاهده کرد.

تا نبینی نور دین ایمن مباش
نور آبی دان و هم بر آب چفس
کآتش پنهان شود یک روز فاش
می بسوزد نسل و فرزند او
چونکه داری آب از آتش مترس
آب آتش را کشد کآتش به خو

(همان: ۳۴۸۶-۳۴۸۴)

کاربرد جمله‌های اسنادی

آستن افعال را به دو گروه کارمدار^۱ و پیام‌مدار^۲ تقسیم کرده است؛ در افعال کارمدار، انجام کار به طور صریح صورت می‌گیرد و در افعال پیام‌مدار به صورت ضمنی^۳. وقتی مسئله صریح و ضمنی عنوان شد، آستن ادعا کرد که تمام جمله‌ها کارمدار هستند. (یارمحمدی ۱۳۹۱: ۱۴۸)

اساس جمله‌های کارمدار در چهار شرط خلاصه شده است: «شرط محتوایی»:

1. per formatives
3. Implicit

2. Constatives

انجام عملی از شنونده درخواست می‌شود؛ «شرط آمادگی»: گوینده عقیده دارد که شنونده قادر به انجام این کار هست؛ «شرط صداقت»: گوینده واقعاً می‌خواهد که شنونده این کار را انجام دهد و خواستش سطحی و سرسری نیست؛ «شرط اساسی»: کوششی که شنونده را به انجام کار وامی‌دارد. آنچه مهم است این است که این شروط همه‌شمول و جهانی تلقی می‌شوند (یارمحمدی ۱۳۹۱: ۱۴۹)

جمله‌هایی که در گفتمان «بدون زره به رزم رفتن حمزه» به کار رفته، از نوع کارمدار است، زیرا راوی معتقد است شنونده قادر به انجام فرمان اوست و تمامی فرمان‌ها از نوع کوششی است و شنونده را به انجام کاری وامی‌دارد و از شنونده خواسته تا عملی انجام دهد.

پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست	مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست
پیش زنگی آینه هم زنگی است	پیش ترک آینه را خوش رنگی است
آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار	آنکه می‌ترسی ز مرگ اندر فرار
جان تو همچون درخت و مرگ برگ	روی زشت توست نه رخسار مرگ

(مولوی ۱۳۹۳: ۳۴۴۳-۳۴۳۹)

این جمله‌ها با اسناد عملی، مفاهیمی را به صورت حکمی قطعی و بدون قید بیان می‌کنند و دستور نهفته‌ای نیز در عمل به آن وجود دارد. در بیت بعدی مولانا می‌گوید:

گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای در حریر و قز دری خود رشته‌ای

(همان: ۳۴۴۴)

یعنی هر عملی به کنش‌گر وابسته است. مولانا از موضع قدرت، قدرت کنش‌شخص مقابل را یادآوری می‌کند؛ در واقع نقش اصلی کنش‌گر منحصر به خود آدمی است.

کاربرد استعاره

«کلیه جنبه‌های تجربی را می‌توان بر حسب هر تعداد استعاره بازنمایی کرد و رابطه بین استعاره‌های بدیل است که مورد توجه خاص قرار می‌گیرد، چراکه استعاره‌های مختلف وابستگی‌های ایدئولوژیک متفاوتی دارند.» (فرکلاف ۱۳۷۹: ۱۸۳) بازنمایی استعاری واژه‌های موجود در ادبیات، نشان‌دهنده معنای ایدئولوژیک و رابطه مستقیم آن جامعه و دیدگاه راوی است.

در این سطوح معنایی، وظیفه‌ای که بر عهده استعاره نهاده شده ربط چندانی به

س ۱۶ - ش ۵۹ - تابستان ۹۹ - تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ... / ۱۴۳

ظرفیت آن برای به دست دادن گزارشی صادقانه از تجربه مادی فردی ندارد. در واقع، در موقعیتی که هدف شاعر تعمیق و گسترش معنای شعر با عنایت به چارچوبی خداشناسانه بود، تجربه مادی فردی، ذهن مخاطب را گمراه می‌کرد. با توجه به این هدف، تزئینات صرفاً شخصی هم به همین اندازه تجملی تلقی می‌شد. وظیفه شاعر به هیچ وجه بیان دیدگاه خودش در باب جهان و تزئین آن برای خوشامد دل خودش نیست، بلکه وظیفه غایی او کشف معنای خداوند است و استعاره‌هایش هم وسایل رسیدن به این هدف‌اند. (هاوکس ۱۳۷۷: ۳۳) بر این اساس می‌توان گفت تمامی سخنان دوپهلوی و مجازهایی که در این گفتمان به کار رفته است، برای اعمال اقتداری است که به کارگیری افعال تقیدی را کاملاً در خدمت زبان استعاره قرار می‌دهد. مولوی در این گفتمان هشت بار از استعاره استفاده کرده است.

ای هژبر صف‌شکن شاه فحول
خلق پرسیدند کای عم رسول

(مولوی ۱۳۹۳: ۱۳۴۲۱)

سارعوا آید مر او را در خطاب
العجل ای حشر بینان سارعوا
الصبلا ای قهر بینان اترحوا

آنکه مردن پیش او شد فتح باب
الحذر ای مرگ بینان سارعوا
الصلای لطف بینان افرحوا

(همان: ۱۳۴۳۷-۱۳۴۳۴)

آنچه از وی زاد مردافروز بود

آتش اینجا چو آدم سوز بود

(همان: ۱۳۴۷۴)

آتش زنده است و در خاکستر است
نار را نکشد به غیر نور دین
کآتش پنهان شود یک روز فاش

گر تویی نوری کنی حلمی به دست
آن تکلف باشد روپوش همین
تا نبینی نور دین، ایمن مباش

(همان: ۱۳۴۸۴-۱۳۴۸۲)

استعاره از افرادی است که به آینده نظر دارند. مولوی جمع و گروه خاصی را مورد خطاب قرار می‌دهد که همگی در صفتی مشترکند و شخص راوی دارای جایگاهی است که نقشی یکتا و مقتدرانه دارد تا خود را حکیمی آگاه و واعظی مسلط به مخاطب نشان دهد. در واقع، ارزش رابطه‌ای بین واژه‌ها به نوعی بیانگر جهان‌بینی مولوی در باب خداشناسی و انتخاب مرگ اختیاری است که در قالب کلمات مجازی بیان شده است.

تحلیل حکایت بر اساس سطح تفسیر (کردار گفتمانی)

کردار یا عملکرد گفتمانی، الگویی است که کردار اجتماعی را شکل می‌دهد. تفسیرها ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر است و مقصود از دانش، زمینه‌ای است که مفسر در تفسیر متن به کار می‌بندد. سطح تفسیر، در چهار بخش خلاصه می‌شود.

سطح ظاهر کلام

این سطح آغازین، مبین فرایندی است که مفسر مجموعه‌ای از آواها یا نشانه‌های موجود بر روی کاغذ را به کلمات و جملات معین تبدیل می‌کند. «در حقیقت از منظر مفسر، ویژگی‌های صورتی متن به منزله سرنخ‌هایی هستند که عناصر دانش زمینه‌ای و ذهن مفسر را فعال می‌سازند و تفسیر محصول ارتباط متقابل و دیالکتیکی این سرنخ‌ها و دانش زمینه‌ای ذهن مفسر خواهد بود.» (فرکلاف ۱۳۷۹: ۱۵) ظاهر کلام همان نظام آوایی، دستور و انتخاب واژگان در متن است. با توجه به شناخت کلی از انتخاب سبک و واژه‌ها در ظاهر کلام مولوی نسبت به دانش زمینه‌ای که از کلیت ساختار متن به دست آمده، می‌توان این را در نظر گرفت که پیام کلی متن جنبه ایدئولوژیک پیش‌فرض‌های مبتنی بر دانش و نگرش‌های مذهبی و بیش از همه، اساس آموزه‌های قرآنی را به مخاطب منتقل می‌کند.

معنای کلام

دومین سطح تفسیر عبارت است از معنا دادن به اجزای تشکیل‌دهنده متن. در این بخش، مفسر از جنبه‌های معناشناختی دانش زمینه‌ای خود، بازنمود معانی کلمات، توانایی در ترکیب معانی کلمات، اطلاعات دستوری و دست‌یابی به معانی تلویحی، به منظور فهم معانی کل گزاره استفاده می‌کند. (همان: ۲۱۸)

معنی‌شناسی شناختی به عنوان شاخص‌ترین نمود زبان‌شناسی شناختی، با این تصور که ادراک انسان از تجارب جسمانی او نشئت می‌گیرد و این‌گونه امکان تفکر و تعقل را فراهم می‌سازد، به مطالعات زبانی می‌پردازد. انتخاب موضوعی مرگ در این گفتمان از زبان حمزه، به نوعی نگرش مولانا در باب سرای جاودان با

س ۱۶ - ش ۵۹ - تابستان ۹۹ - تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ... / ۱۴۵

مرگ اختیاری را به تصویر می‌کشد؛ گویی تجارب شخصی و برداشت کلی مولوی از قرآن و آموزه‌های دینی در باب مرگ، عدم بقا در عالم مادی را توصیف می‌کند. در واقع، او به دنبال راهی برای تکامل روح بشری است، به طوری که انسان در همه حال، در فکر تکامل از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر است. در این گفتمان حمزه بعد از چندین سال و جنگ‌های پیاپی در جوانی، حال در پیری به مقامی از تکامل روحی رسیده که از هویت جدیدی از زندگی برخوردار شده است. از نظر مولانا هنگامی که روح به کمال می‌رسد دیگر اشتیاقی به ماندن در این جهان فانی ندارد.

انسجام موضعی

در سومین سطح تفسیر، بین گفته‌ها ارتباط معنایی برقرار می‌شود تا در صورت امکان تفسیری منسجم از رشته کلام به دست آورد. آنچه ارتباط معنایی بین مفاهیم در این حکایت را قوام می‌بخشد، وجود استعارات مفهومی است که لابه‌لای اشعار به صورت کاملاً نمادین و هوشمندانه، درج گردیده است.

گر به خاری خسته‌ای، خود کشته‌ای
ور حریر و قز دری خود رشته‌ای
(مولوی ۱۳۹۳: ۳۴۴۴)

حریر و قز، تکامل و اوج و حسیض و ذلت را نشان می‌دهد.

موعظه محوری در کلام مولوی

در این گفتمان، همانند سایر حکایت‌های موجود در مثنوی، محور اصلی کلام موعظه و نصیحت است که با تکیه بر نقش اصلی راوی، از زبان شخصیت‌های حکایت بازگو می‌شود. شاعر ابزاری را برای بیان طرز تفکر و جهان‌بینی خود انتخاب کرده و آن را به شیوه‌های مختلف زبانی بیان می‌کند. نقش زبان در ادبیات تعلیمی نقشی است که رابطه‌ای دوسویه میان مخاطب و موعظه‌گر پدید می‌آورد. مولوی در این گفتمان، با تأکید بر موضوع مرگ اختیاری و خوار شمردن مرگ مادی، حقیقتی قاطع و خلل‌ناپذیر را در قالب پند و اندرز بیان می‌کند؛ «ساختاری که در مجالس وعظ مذکران انعکاس داشته و دارد؛ به این معنی که واعظ، ناگزیر باید خود را از همه حاضران در همه زمین‌ها برتر بداند و میدانی وسیع و درعین حال محدود، از معانی را به گونه‌های دایره‌وار تکرار

می‌کند.» (شفیعی‌کدکنی ۱۳۸۹: ۵۳) چرخش کلام مولوی به صورت دایره‌وار، میدان وسیع و عظمی را معنا می‌بخشد. زبانی که مولوی انتخاب کرده از جایگاه قدرت و با تکیه بر اصطلاحات رایج اجتماعی است تا قدرت تأثیر آن را افزایش دهد.

چون سجودی یا رکوعی مرد کشت	شد در آن عالم سجود او بهشت
چون که پرید از دهانش حمد حق	مرغ جنت ساختش رب الفلق
حمد و تسبیح نماند مرغ را	گرچه نطفه مرغ بادست و هوا
چون ز دستت رست ایثار و زکات	گشت این دست آن طرف نخل و نبات
آب صبرت جوی آب خلد شد	جوی شیر خلد مهر توست و ود

(مولوی ۱۳۹۳: ۳۴۶۱-۳۴۵۷)

در این ابیات ابتدا مولوی بر ضرورت عبادت تأکید می‌کند و سپس از عبادت مسیری دورانی را به سمت ستایش پروردگار آغاز کرده تا به ایثار و بخشش می‌رسد و صبر را عامل رسیدن به بهشت معرفی می‌کند.

«حتی زاهدانه‌ترین اشعار فارسی از توجه به جامعه عاری نبوده‌اند و از میراث‌های فرهنگ‌های کهن نیز آنچه بیشتر با این دید همخوان بوده در زهدیات وارد شده و با یافته‌های فکری زهدسرایان رنگ مایه‌های نو یافته است.» (یاحقی و پرهام ۱۳۸۷: ۲۶) در حقیقت، مطرح کردن رویدادهای اجتماعی و انتقادی در مثنوی امری لاینفک از کتب ادبی است.

«زبان مثنوی به زبان مردم نزدیک‌تر است و این نزدیکی، به خصوص وقتی مولوی سعی می‌کند زبان شخصیت‌ها را با حال و مقام آنان و بافت وضعی ارتباطی که شخصیت‌ها در آن قرار گرفته‌اند، سازگار کند، به زبان مردم هم نزدیک‌تر می‌شود.» (پورنامداریان ۱۳۹۲: ۳۱۵) مولوی در میان گفتمان، خود را راوی بی‌طرف می‌نمایاند اما در واقع از خلال کلام متقیدانه، برتری خود را نسبت به مخاطب نشان می‌دهد. انتقادات و موعظه‌های مولوی می‌تواند در لباسی از مذهب سنی حنفی شکل گرفته باشد. «مولوی در مسائل فقهی که در مثنوی آورده، مسائل شرعی و فرعی را گاهی کاملاً و در بست مطابق فقه حنفی و گاهی موافق با مذهب شافعی و شیعه امامی گفته است.» (همایی ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۹)

اما در واقع جایگاه مولوی در مرحله‌ای از سطح تعلیمی و آموزشی مثنوی، از اصول حنفی و شافعی بالاتر رفته است. اولین پایه‌های مذهب حنفی که اعمال انسان بر آن استوار است، قرآن و سنت است و سپس قول صحابه. مولوی در این

س ۱۶- ش ۵۹- تابستان ۹۹- تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ...» / ۱۴۷

حکایت و سایر حکایات مثنوی، اولین اساس آموزه‌های دینی را قرآن می‌داند و بر پایه همان قضا و قدر و جبر و اختیار تعالیم خود را بیان می‌کند.

آنکه می‌ترسی ز مرگ اندر فرار آن ز خود ترسانی ای جان، هوش دار
روی زشت توست نه رخسار مرگ جان تو همچون درخت و مرگ برگ
از تو رسته است از نکوی است از بد است ناخوش و خوش هر ضمیرت از خود است

(مولوی ۱۳۹۳: ۱۳۴۴۳-۳۴۴۱)

در این ابیات مولوی بحث اختیار را به طور ضمنی در ضمیر «تو» که می‌گوید «از تو رسته است از نکوی است از بد است» مطرح می‌کند. در واقع او خود انسان را در ارتکاب گناه دخیل می‌داند، بنابراین این نگاه از این منظر نیز به نگاه حنفی‌ها که به اختیار معتقدند، نزدیک است.

تحلیل حکایت بر اساس سطح تبیین (کردار اجتماعی)

هدف از مرحله تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرایند اجتماعی است. تبیین، گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشد. همچنین تبیین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند، تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌شوند. بنابراین، تبیین عبارت است از دیدن گفتمان به عنوان جزئی از روند مبارزه اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت. (فرکلاف ۱۳۷۹: ۲۴۵)

حال باید جست‌وجو کرد تا دریافت که در گفتمان حکایت حمزه، کدام کردار اجتماعی بازتاب می‌یابد و کدام رفتار اجتماعی و دینی توصیه می‌شود. «رابطه گفتمان‌ها با فرایندهای مبارزه و مناسبات قدرت، موضوع مرحله تبیین است.» (همان: ۲۱۴)

مرگ از نگاه مولوی

در مثنوی دو نوع مرگ توصیف شده است: مرگی که گذری طبیعی از عمر بشر است و مرگ اختیاری که از جنبه معرفتی، مبنای قرآنی و حدیثی دارد. مولوی در هر قسمت از آثار خود، از مرگ اختیاری یاد کرده است. او در نگاه اولیه خود

مرگ را پاداش بشری برحسب نوع زندگی انسان می‌انگارد و تلقی مردم عادی از مرگ را اشتباه می‌پندارد. به نظر او، مرگ ترس‌آور نیست بلکه آینه‌ای است که چهره راستین بشر را منعکس می‌کند.

پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست	مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست
پیش زنگی آینه هم زنگی است	پیش ترک آینه را خوش رنگی است
آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار	آنکه می ترسی ز مرگ اندر فرار
جان تو همچون درخت و مرگ برگ	روی زشت توست نه رخسار مرگ

(مولوی ۱۳۹۳: ۳۴۴۲-۳۴۳۹)

«مرگ ارادی» تعبیری است که صوفیه در تأویل آیه «فَتَوَبُّوا إِلَى بَارئِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (بقره/ ۵۴) آورده‌اند؛ یعنی با کشتن هواهای نفسانی و دست کشیدن از آن‌ها، جان تازه و پاکی به کالبد خود بدمید.

عقل نظری و عقل عملی

حکما می‌گویند نفس ناطقه انسان دارای دو اعتبار یا دو جنبه است؛ جنبه انفعال و جنبه فعل و تأثیر. نفس انسانی از جنبه اول، تحت تربیت و تدبیر عقل فعال و روح القدس است که او را عقل دهم نیز می‌گویند، اما جنبه دوم نفس ناطقه، تعلق تدبیری اوست و تأثیرش در اوضاع و احوال جسمی و روحی انسان است؛ به همین اعتبار است که آن را به دو قوه علمی و عملی یا دانستنی و کردنی، تقسیم می‌کنند. عقل علمی یا نظری متعلق به دانستنی‌هاست، یعنی علم و شناسایی صرف، و عقل عملی، علمی است که جنبه عمل نیز در آن مداخله دارد؛ یعنی در عقل عملی علاوه بر دانش‌های کلی، کیفیت عمل نیز مورد توجه است. عقل عملی علم به حسن و قبح و مصالح و مفاسد اعمال و افعال انسانی است. (همایی ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۵۸-۴۵۹) مولوی افرادی که از مرگ می‌هراسند را به ضعف در عقل نظری و برخورداری از عقل جزئی متهم می‌کند و معتقد است آنان که دارای عقل عملی و عقل کامل هستند، هراسی از مرگ ندارند. در این گفتمان، حمزه نماد عقل کلی و عقل عملی محسوب می‌شود که در برابر مردمی که دارای عقل جزئی هستند، دلیل و برهان می‌آورد تا ترس از مرگ را بیهوده توصیف کند. مولوی در این گفتمان با چندین تمثیل، هراس از مرگ را بی‌ارزش خوانده و

س ۱۶ - ش ۵۹ - تابستان ۹۹ - تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ...» / ۱۴۹

انسان را مسئول ترس از مرگ می‌داند و اعمال انسان را ترسیمی از ساختارها و روابط دینی و اجتماعی معرفی می‌کند که بر هم زنده‌نظم اجتماعی سنت‌های قرآنی است و از مخاطب دعوت می‌کند به مرگ اختیاری روی آورد.

مار کی مانند عصا را ای کلیم؟
تو به جای آن عصا آب منی
درد کی مانند دوا را ای حکیم؟
یار شد یا مار شد آن آب تو
چون بیفکندی شد آن شخص سنی
زان عصا چون است این اعجاب تو؟
(مولوی ۱۳۹۳: ۳۴۵۵-۳۴۵۳)

توصیه‌های اخلاقی و دینی به عنوان تعاملی اجتماعی و فرهنگی در گفتمان

مولوی در این گفتمان با توجه به جایگاهی که زبان و دانش زمینه‌ای به او داده، از قدرت خود کمک گرفته و دوباره به موعظه روی می‌آورد. او با تکیه بر فضایی که ایدئولوژی حاکم بر شخص او و همچنین اجتماع آن زمان به وی داده، با همسوانگاری با دیگر ادیان و تأکید مستقیم بر قرآن، مفهومی از هژمونی و تسلط را با هدایت یک نظم گفتمانی از پیش تعیین شده، به صورت پند و اندرز نشان می‌دهد.

چون ز دستت رست ایثار و زکات
آب صبرت جوی آب خلد شد
گشت این دست آنطرف نخل و نبات
جوی شیر خلد مهر توست و ود
مستی و شوق تو جوی خمر بین
ذوق طاعت گشت جوی انگبین
(همان: ۳۴۶۲-۳۴۶۰)

نتیجه

گفتمان عبارت است از کاربرد زبان در متون و گفت‌وگوهای روزمره که در واقع هویت اجتماعی فرد را نشان می‌دهد. قدرت گفتمانی از طریق قرار گرفتن فرد در یک گروه‌بندی گفتمانی شکل می‌گیرد. در گفتمان «رفتن حمزه به رزم بدون زره» قدرت اصلی گفتمان در دست راوی (مولوی) است که با استفاده از جایگاه خود، به نوعی نظام اجتماعی و دینی زمان خود را به تصویر می‌کشد مولوی در جایگاه یک منتقد، از مرگ جسمانی نمی‌هراسد و مرگ اختیاری را به زندگی ترجیح می‌دهد. در این گفتمان، پیوند ویژگی‌های صورتی و معنایی متن و همچنین گفتمان حاکم که در برساختن (پرکتیس) اجتماعی نقش دارند و نشان می‌دهد که

مولوی با نگاهی تعامل‌گرایانه، قصد دارد با افراد در برقراری نظم اجتماعی و جامعه‌ای تمامیت‌گرا تشریک مساعی کند.

نتیجه حاصل از تحلیل گفتمان در سطح توصیف نشانگر این است که نویسندگان در این گفتمان، با استعانت از پیام جمله‌ها، کاربرد استعاره و مجاز و کلام دوپهلوی، جهان‌بینی خود را در ساختار ظاهری گفتمان نیز منعکس می‌سازد. او دیدگاه دینی و اجتماعی خود را در قالب جمله‌های متقیدانه و متأكد و همچنین کارمدار بیان می‌کند تا از این طریق تسلط خود را به مخاطب اثبات نماید. او با به کار بردن جمله‌های امری، هویت خود را به عنوان نماینده‌ای از گروهی مشخص در اجتماع به عنوان مولد گفتمان، مطرح می‌کند.

در قسمت تفسیر و تبیین گفتمان، نویسنده گفت‌وگوهای خود و شخصیت‌های دیگر گفتمان را به منزله جلوه‌هایی از جهان افراد نشان می‌دهد که در واقع خود خالق آن است. او در تلاش است نگاه نظری خود به این جهان را از دریچه قرآن و آموزه‌های اخلاقی و دینی و با استفاده از چارچوب فهم و درک مخاطب، به روشنی به مرحله انجام برساند. نقش راوی در نحوه سوگیری گفتمان به سمت کنش اجتماعی در بسترهای تعامل دینی و فرهنگی، نشان دهنده رویکردی گفت‌وگومدارانه در مواجهه با حقایق اجتماعی و دینی جامعه است. نکته اساسی در این گفتمان، تعامل انعطاف‌پذیر راوی با مخاطب است که با هدف یافتن شناخت و بصیرت دینی، در پی بازآفرینی کنش اجتماعی و برساختن خود و مخاطب در قالب قدرت حاصل از برقراری گفتمان در متن است.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ایران‌منش، زهرا. ۱۳۹۶. «بررسی تطبیقی حکایتی از مثنوی معنوی (داستان جزع نکردن شیخی بر مرگ فرزندان خود) بر اساس رویکرد فرکلانف». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۱۳. ش ۴۹. صص ۷۴-۴۹.
- پاینده، حسین. ۱۳۹۳. داستان کوتاه در ایران. ج ۳. چ ۲. تهران: نیلوفر.
- پورنامداریان، تقی. ۱۳۹۲. در سایه آفتاب. چ ۴. تهران: سخن.
- حسینی سروری، نجمه. ۱۳۹۳. «تحلیل انتقادی گفتمان قصیده‌ای از سنایی». کهن‌نامه ادب فارسی. س ۵. ش ۱. صص ۸۹-۶۷.

س ۱۶ - ش ۵۹ - تابستان ۹۹ - تحلیل گفتمان انتقادی در حکایت «درآمدن حمزه در جنگ... / ۱۵۱

- شفیعی کدکنی، محمد رضا. ۱۳۸۹. *تازیان‌های سلوک*. تهران: آگه.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۷. *معانی*. ج ۵. تهران: میترا.
- صفوی، سید سلیمان. ۱۳۸۶. «ساختار کلی دفتر سوم مثنوی». *آینه میراث*. ش ۳۸. صص ۱۸۰-۱۵۶.
- فاولر، راجر و همکاران. ۱۳۹۴. *زبان‌شناسی و نقد ادبی*. ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده. ج ۵. تهران: نشر نی.
- فرکلاف، نورمن. ۱۳۷۹. *تحلیل انتقادی گفتمان*. ترجمه فاطمه شایسته‌پیران و همکاران. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- ماتسون، دونالد. ۱۳۹۲. *گفتمان‌های رسانه*. ترجمه عبدالحسین کلاتری و بهزاد احمدی. تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه.
- محمدپور، محمد؛ بازرگان، نوید و امیرحسین ماحوزی. ۱۳۹۴. «تولد آسمانی با مرگ نفسانی، مرگ اختیاری به روایت مثنوی معنوی». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. س ۱۱. ش ۳۹. صص ۳۶۳-۳۰۱.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۹۳. *مثنوی معنوی*. دفتر سوم. تصحیح کریم زمانی. ج ۲۷. تهران: اطلاعات.
- ناصری، زهره‌سادات و همکاران. ۱۳۹۴. «تحلیل گفتمان انتقادی داستان مرگ بونصر مشکان بر اساس رویکرد نورمن فرکلاف». *علم زبان*. س ۳. ش ۴. صص ۱۱۰-۸۶.
- هاوکس، ترنس. ۱۳۸۰. *استعاره*. ترجمه فرزانه طاهری. ج ۲. تهران: نشر مرکز.
- همایی، جلال‌الدین. ۱۳۶۹. *مولوی چه می‌گوید*. ج ۱. چ ۷. تهران: هما.
- یاحقی، محمدجعفر و مهدی پرهام. ۱۳۸۷. «طلیعه شعر زهد در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. س ۱۰، ش ۲. صص ۴۳-۲۵.
- یارمحمدی، لطف‌الله. ۱۳۹۱. *درآمدی به گفتمان‌شناسی*. تهران: هرمس.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس. ۱۳۸۹. *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.

English Sources

- Fowler, Roger. 1996. *Linguistic Criticism*. 2nd edition. Oxford: Oxford University Press.
- Fairclough, Norman. 1989. *Language and Power*. London: Longman.

References

Holly Qoran.

- Fairclough, Norman. (2000/1379SH). *Critical Discourse Analysis*. Tr. by Fāteme Šāyeste Pīrān & et al. Tehrān: Center for Media Studies and Research.
- Fowler, Roger & et al. (2015/1394SH). *Linguistics and Literary Criticism*. Tr by Maryam Xūzān & Hosseīn Pāyande. 5th Ed. Tehrān: Ney Publishing.
- Hawks, Trance. (2001/1380SH). *Metaphor*. Tr. by Farzāne Tāherī. 2nd ed. Tehrān: Markaz Publishing.
- Homāeī, Jalāl al-dīn. (1990/1369SH). *Mowlavī Āe Mīgūyad*. 7th Ed. Vol.1. Tehrān: Homā.
- Hosseīnī Sarvarī, Najme. (2014/1393SH). "A Critical Analysis Discourse of the Sanaye's Ode". *Persian Literature Review*. Year 5, No.1. Pp.67-89
- Irānmanēš, Zahrā. (2017/1396SH). "A Comparative Study of the Mathnawi Spiritual Story of Non bewailing of the Sheikhs on the Death of his Children Based on the Fairclough Approach". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year.13. No.49. Pp.49-74.
- Jurgensen, Marian and Louise Phillips. (2010/1389SH). *Nazarīye va tahlīl-e raveš dar tahlīl-e goftmān (Theory and Method in Discourse Analysis)*. Tr. by Hādī Jalīlī. Tehrān: Ney Publishing.
- Matson, Donald. (2013/1392SH). *Goftmān Hā-ye Resāne. (Media Discourses)*. Tr. by Abd al-hosseīn Kalāntarī & Behzād Ahmadī. Tehrān: Daftar-e Motāle'āt va Barnāme-rīzī.
- Mohammad-pūr, Mohammad; Bāzargān, Navīd & Amīr hosseīn Māhūzī. (2015/1394SH). "Tavallod-e Asmānī bā marg-e Nafsānī be revāyat-e Masnavī-ye ma'navī". (The Celestial Birth with Arbitrary Death by *Mathnavī*'s Narrative". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year 11. No.39. Pp. 301-363.
- Mowlavī, Jalāl al-dīn Mohammad. (2014/1393SH). *Masnavī Ma'anavī*. Corrected by Karīm Zamānī. 27th ed. Tehrān: Ettlā'at.
- Nāserī, Zohreh Sādāt & et al. (2015/1394SH). "Critical Discourse Analysis of the Story of Bo Nasr Meshkan's Death Based on Norman Fairclough Approach". *Language Science*. Year 3. No.4. Pp. 86-110.
- Pāyande, Hosseīn. (2014/1393SH). "Dāstān-e Kotah dar Irān". (*Short Story in Iran*). 2nd ed. 3rd Vol. Tehrān: Nīlūfar.
- Pūr nāmdārīān, Taqī. (2013/1392SH). "dar sāye-ye Aftāb" (*In the Shade of the Sun*). 4th ed. Tehrān: Soxan.
- Safavī, Seyyed Salmān. (2007/1386SH). "Sāxtār-e Kollī-ye Daftar-e Ševvom-e Masnavī". 'Ayene-ye Mīrās. No.38. Pp. 156-180.
- Safīī Kadkanī, Mohammad Reza (2010/1389SH). *Tāzīyāne Hā-ye Solūk*. Tehrān: Agāh.
- Šamīsā, Cīrūs. (1998/1377SH). *Ma'ānī*. 5th ed. Tehrān: Mītrā.
- Yāhaqqī, Mohammad Ja'far and Mahdī Parhām. (2008/1387SH). "Talī'e-ye še'r-e zohd dar Irān" (The Dawn of Persian Poetry". *Letter to the Academy*. Year10. No.2. Pp.25-43.
- Yār mohammadī, Lotfollāh. (2012/1391SH). *Dar Amadī be goftmān šenāsī*. Tehrān: Hermes.